

غزوه خندق

پس از هجرت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و یارانش از مکه به مدینه، مشرکان مکه و هم فکرائشان که تاب تحمل اسلام و حضرت محمد (ص) را نداشتند، جنگ هایی بر ضد مسلمانان و حکومت نوپای آن ها به راه انداختند. یکی از این نبردها که عظمت خاصی دارد، غزوه خندق یا احزاب است که در هفدهم شوال سال پنجم هجری به وقوع پیوست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از رسیدن کفار به حدود مدینه از اصحاب خود برای چگونگی برخورد با آنان مشورت گرفت و به پیشنهاد سلمان فارسی دستور داد خندقی در اطراف شهر حفر نمایند. این خندق شهر مدینه را از تجاوز کفار حفظ نمود و در نهایت پس از یک ماه با سرافکندگی کفار و عزیمت آنان این نبرد به پایان رسید.

شروع نبرد احزاب

بعضی از مورخان نفرات سپاه «کفر» را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته اند، در حالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد.

سران قریش که فرماندهی این سپاه را به عهده داشتند، با توجه به نفرات و تجهیزات جنگی فراوان خود، نقشه جنگ را چنان طراحی کرده بودند که به خیال خود با این یورش، مسلمانان را به کلی نابود سازند و برای همیشه از دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان او آسوده شوند!

زمانی که گزارش تحرک قریش به اطلاع پیامبر اسلام رسید، حضرت شورای نظامی تشکیل داد. در این شورا، سلمان پیشنهاد کرد که در قسمت های نفوذپذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد. این پیشنهاد تصویب شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید؛ خندقی که پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نمی توانستند از آن با پرش بگذرند، و عمق آن نیز به اندازه ای بود که اگر کسی وارد آن می شد، به آسانی نمی توانست بیرون بیاید.

در این جریان مدیریت بحران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در کندن خندق، بی نظیر می نماید.

مسلمانان پس از آگاهی از تهاجم دشمن، حداکثر هشت روز فرصت داشتند تا درباره انجام هر گونه اقدام تدافعی تصمیم گیری کنند. تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله به کندن خندق، یکی از بهترین نمونه های تصمیم گیری شجاعانه است.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید. آتش افروزان اصلی نبرد احزاب، یهودیان مدینه بودند که با تحریک قبایل و طوایف قریش، از جمله بنی سلیم، بنی اسد و...، سپاه متحدی بین ۱۰ تا ۲۴ هزار نفر برای هجوم به مدینه آماده ساختند. برای کفار با این سپاه عظیم پیروزی بر مسلمانان قطعی به نظر می

رسید. اما وقتی آنها به دروازه شهر رسیدند، مشاهده خندقی ژرف و عریض در نقاط نفوذپذیر مدینه، آنان را حیرت زده ساخت زیرا استفاده از خندق در جنگ های عرب بی سابقه بود. ناگزیر از آن سوی خندق شهر را محاصره کردند. محاصره مدینه مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید.

سربازان قریش هر وقت به فکر عبور از خندق می افتادند، با مقاومت مسلمانان و پاسداران خندق که با فاصله های کوتاهی در سنگرهای دفاع موضع گرفته بودند، روبرو می شدند و سپاه اسلام هر نوع اندیشه تجاوز را با تیراندازی و پرتاب سنگ پاسخ می گفت. تیراندازی از هر دو طرف روز و شب ادامه داشت و هیچ یک از طرفین بر دیگری پیروز نمی شد.

نبرد امام علی علیه السلام و عمرو بن عبدود

یکی از این جنگ آوران، قهرمان نام دار عرب بنام «عمرو بن عبدود» بود که نیرومندترین و دلاورترین مرد رزمنده عرب به شمار می رفت، او را با هزار مرد جنگی برابر می دانستند و چون در سرزمینی بنام «یلیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود «فارس یلیل» شهرت داشت. عمرو در جنگ بدر شرکت جست و در آن جنگ زخمی شده بود و به همین دلیل از شرکت در غزوه احد باز مانده بود و اینک در جنگ خندق برای آن که حضور خود را نشان دهد، خود را نشان دار ساخته بود.

عمرو پس از پرش از خندق، فریاد «هل من مبارز» سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت و عقائد مسلمانان را به باد استهزاء گرفت و گفت: «شما که می گوید کشتگانان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ روانه کند؟!»

سپس اشعاری حماسی خواند و ضمن آن گفت: «بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم، صدایم گرفت!».

نعره های پی در پی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل های مسلمانان افکنده بود که در جای خود میخکوب شده قدرت حرکت و عکس العمل از آنان سلب شده بود. هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می شد، فقط علی علیه السلام برمی خاست و از پیامبر اجازه می خواست که به میدان برود، ولی پیامبر موافقت نمی کرد. این کار سه بار تکرار شد.

آخرین بار که امام علی علیه السلام باز اجازه مبارزه خواست، پیامبر به علی علیه السلام فرمود: این عمرو بن عبدود است! علی علیه السلام عرض کرد: من هم علی هستم! سرانجام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد، و عمامه بر سرش بست و برای او دعا کرد.

علی علیه السلام که به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برز الاسلام کله الی الشکر کله»: تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.

این بیان به خوبی نشان می دهد که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود و به تعبیر دیگر، کارزاری بود سرنوشت ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد.

علی علیه السلام پیاده به طرف عمرو شتافت و چون با او رو در رو قرار گرفت، گفت: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری. او گفت: چنین است.

نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری: از این درخواست بگذر. بیا از جنگ صرف نظر کن و از این جا برگرد و کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به دیگران واگذار. اگر او راستگو باشد، تو سعادت مندترین فرد به وسیله او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می شود. زنان قریش هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت. من نذر کرده ام که تا انتقام خود را از محمد نگیرم بر سرم روغن نمالم پس برای جنگ از اسب پیاده شو. گمان نمی کردم هیچ عربی چنین تقاضایی از من بکند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی، زیرا پدرت دوست من بود. برگرد، تو جوانی! ولی من دوست دارم تو را بکشم!

عمرو از گفتار علی علیه السلام خشمگین شد و با غرور از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف حضرت حمله برد. جنگ سختی در گرفت و دو جنگ آور با هم درگیر شدند. عمرو در یک فرصت مناسب ضربت سختی بر سر علی علیه السلام فرود آورد. علی علیه السلام ضربت او را با سپر دفع کرد ولی سپر دو نیم گشت و سر آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه علی علیه السلام فرصت را غنیمت شمرده ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. گرد و غبار میدان جنگ مانع از آن بود که دو سپاه نتیجه مبارزه را از نزدیک ببینند. ناگهان صدای تکبیر علی علیه السلام بلند شد.

غریو شادی از سپاه اسلام برخاست و همگان فهمیدند که علی علیه السلام قهرمان بزرگ عرب را کشته است.

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر جنگ آور دیگر که همراه عمرو از خندق عبور کرده و منتظر نتیجه مبارزه علی و عمرو بودند، پا به فرار بگذارند! سه نفر از آنان توانستند از خندق به سوی لشکرگاه خود بگذرند، ولی یکی از آنان به نام «نوفل» هنگام فرار، با اسب خود در خندق افتاد و علی علیه السلام وارد خندق شد و او را نیز به قتل رساند! با کشته شدن این قهرمان، سپاه احزاب روحیه خود را باختند، و از امکان هر گونه تجاوز به شهر، به کلی ناامید شدند و قبائل مختلف هر کدام به فکر بازگشت به زادگاه خود افتادند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبت این اقدام بزرگ علی علیه السلام در آن روز به وی فرمود: «اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت من مقایسه کنند، بر آن ها برتری خواهد داشت؛ چرا که با کشته شدن عمرو، خانه ای از خانه های مشرکان نماند مگر آن که ذلتی در آن داخل شد، و خانه ای از خانه های مسلمانان نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت.»

محدث معروف اهل تسنن، «حاکم نیشابوری»، گفتار پیامبر را با این تعبیر نقل کرده است: «لمبارزة علی بن ابی طالب لعمر بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة».

«پیکار علی بن ابیطالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت حتما افضل است».

در این میان، شبی بادهای تندی آمد و وضع پریشان دشمن را پریشان تر کرد. از این رو، آن ها شب هنگام اطراف شهر را ترک کردند و مفتضحانه به مکه بازگشتند.

سروده امام علی علیه السلام درباره احزاب

پس از جنگ احزاب یا خندق، که با پیروزی غرور آفرین مسلمانان به پایان رسید و کافران هم، مفتضحانه صحنه نبرد را ترک کردند، امام علی علیه السلام، چند بیتی درباره این جنگ سرود که خلاصه ترجمه آن چنین است:

«او (عمرو بن عبدود) از بی خردی، سنگ (بت) را یاری کرد و من از درست رأیی، پروردگار محمد صلی الله علیه و آله را. او را هم چون شاخ درخت خرما بر روی خاک ها واگذاشتم. به جامه های او ننگریستم، اما اگر او مرا کشته بود، جامه هایم را بیرون می آورد. ای گروه احزاب! میندازید خدا، دین خود و پیغمبر خود را خوار می کند».

پایان جنگ احزاب

کفار، شهر مدینه را به مدت یک ماه در محاصره نگه داشت. تا جایی که آذوقه بر اهل شهر تنگ شد اما به هیچ وجه وسیله فتح شهر برای آنان میسر نگشت تا هوا سرد شد و بادی سخت وزیدن گرفت و کفار از زحمت باد نا امید دست از فتح حصار برداشتند و پراکنده شدند چون احزاب رفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تنبیه یهودیان که آن فتنه برانگیخته بودند به امر خداوند آهنگ بنی قریظه فرمود و قلعه آنها را در حصار انداخت و در غزه بنی قریظه انتقام سختی از پیمان شکنی آنها گرفت.

جنگ احزاب در قرآن

قرآن کریم در واقعه جنگ احزاب، به بررسی روحیه مردم مدینه در این نبرد می پردازد و آن ها را به گروه هایی تقسیم می کند. عده ای از مردم مسلمان، ولی نه مؤمن، قلوبشان به لرزه افتاد و در مورد خداوند، گمان های نا به جا کردند.

گروهی از منافقان نیز وعده های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را فریب خواندند و بر دیگران فریاد کشیدند که مقاومت نکنند. البته خداوند درباره منافقان تذکر می دهد که این افراد اگر حتی همراه شما هم بودند، جز اندکی همراه شما جهاد نمی کردند.

اما مؤمنان با دیدن گروه ها در اطراف مدینه، خشنود گشتند و گفتند که این همان چیزی است که خدا و رسول به ما وعده داده اند و البته حمله دشمنان جز به ایمان آن ها نمی افزود.